

تقبیح روز ششم جدی سال ۱۳۵۸ و یادی از زندان پلچرخي - کابل (روز اشغال کشور افغانستان توسط اردوی سرخ شوروی متوفی)

شبی سیاه و غم انگیز بود مثل همه . . .
شبان سرد و پر از خوف و مرگ، پلچرخي
بهر طرف که نظر می فتاد می دیدیم
به بند ، خیل عظیمی ز آهوان هر سو
گروه وحشی کفتار و گرگ درنده
به پاسبانی این باستیل موظف بود
به روزها و به شبها همیشه جریان داشت
درندگان گرسنه هجوم میکردند
ز جمع خوب غزالان خفته و در بند
سوا نموده و چشمان و دست می بستند
بسوی مسلخ و کشتار گاه پلچرخي
به موتران سیاهی همیشه می بردند
زنوش خون همه مست میشدند آن شب
و تا صبای دگر یاشی دگر، گرگان.
خمار گونه بخسپیده شادمان بودند

حصار تانگ بر این لانه های آهن بود
پرنده را نه از آن قدرت پریدن بود
غزاله ها تیکه آورده می شدند جدید
و دیگران همگی برده می شدند و شهید
همیشه دور و تسلسل به چشم بود عیان
و خون پاک عزیزان همیشه بود روان

در آن میانه یکی شامگاه سیاه
ز شهر کابل و ویرانه های اطرافش
که جغد شوم بر آن ، صوت مرگ سر میداد
صدای مدهشی از توب و تانگ می آمد
و جمع خیل غزالان خفته و در بند
بزیر لب همگی زمزمه همی کردند . . .
تو ای خدا!
عنایتی تو بر این خیل بینوا می کن!
که عمر جغد بی پایان خود رسد امشب

پرندگان به قفسها همیشه بیدارند
غزالها همه در بند گرگ و کفتارند

دپانو شمیره: له ۱ تر 3

تو ای خدای عزیز!
طلسم این قفس آهنین پلچرخی...
بدست خود بشکن
که مرغکان بتوانند دوباره بال بگشایند
تو ای خدای توانا!
رها نما! تو همه آهوان صحرائی
زبند ظلم همه گرگها و کفتاران
که تا به دشت و دمن جست و خیز بنمایند
تو ای خدای کریم!
تو ای خدای رحیم!

چو پاسی از شب تاریک و نیم آن بگذشت
دیگر صدا و غریوی نمی رسید بگوش

**ولیک خیل غزالان خسته و بیمار
ز درد ورنج و عذاب قفس همه بیدار**

بسوی هم ، به تحیر نگاه می کردند
و صورت همه شان جلوه گاه خوف و امید
و در سکوت همه ، رمز خاص پیدا بود

**و آن حکایت قبل از وقوع طوفانها
و یا فسانه از قتل نسل انسانها**

که ناگهان ز صدای مهیب آتش تانگ
تمام پنجره ها ، شیشه ها ، شکست و بریخت
و باستیل بلرزید و سخت تکان خورد
... زیاد وحشت و سر خوردگی
زیاد بیم و امید...
به چشم خیل غزالان بسته و در بند
همه هویدا بود
که ناگهان ز اتاق مجاور آنجا
که بهر حفظ همه چوچه های خرس قطبی بود
صدای زوزه شان سخت بالاشد
همه بصورت جمعی هورا هورا گفتند
نهیب هورای ایشان پیام بد میداد
غزالها همه مایوس و خسته گردیدند
بچشم سر ، همگی ناگهان چنین دیدیم
گروه گروه همه از خرسهای قطب سپید
و هیکلان بسی قد کشیده و پر پشت
دهان شان ، همه کف کرده از غضب بودند
و پنجان قوی را به نیش مالیده...
و بر قیافه و رخسار آهوان دیدند
به ژست خاص ، به همه آهوان چنین گفتند :
زمان حکم ، ز کفتار و گرگ پایان یافت»
«درنده خوی امین نیز کشته شد امشب»

د پانوی شمیره: له ۲ تر 3

«ازین به بعد همه ، امر ونهی ما باشد . . .
نه دیگری ، که درین ملک ویا سرا باشد»

بهوش بوده که سلطان کل این کشور
او خرس قطبی همی باشدش ، نه نسل بشر

هر آنکسی که ز فرمان ما ، اوسر بازد
بدون شبهه بدوران ما ، او سر بازد

دیگر زمام حکومت بدست خرسان است
وسر به نیست شود هر که نسل انسان است؟؟!!»

و در صیای همان شب . . .
کلان ، خرس قطبی آنوقت
به دور دست ترین ساحه حکومتش تا شکند
یکی ز خرسکان سیه روی را موظف کرد
که از طریق همان رادیوی تا شکندش
به کشور و وطن آهوان ، کنداعلان :
«مبارک است به کشور تسلط خرسان !»

و در صیای همان شب
اورا به تانگ نشانندند
وبا حمایت طیاره وهلی کوپتر
زمر کز تا شکند
. . . بکشور ووطن آهوان آزاده
روان نموده و اورا به تخت بنشانند!
. . . وبعد ، خرس سیه روی
به جمع کُل دیگر خرسگان روی سیاه
خطاب ثانوی خویش را
به افتخار و به صد طمطراق زیاد
وبا صدای بلند و به غلغله همراه
پس از درود وسلامهای آتشین خودش
وعرض شکر فراوان
به پیشگاه شهه خرسکان بلشویکی
رفیق - لیو نید - برژنف؟؟!!
: چنین نمود اعلان
رفقای انقلابی وخلق زحمت کش افغانستان!

«مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور را ، بشما مبارکباد میگویم»؟؟!!

پایان

د پانو شمیره: له ۳ تر 3

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلپکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولئ